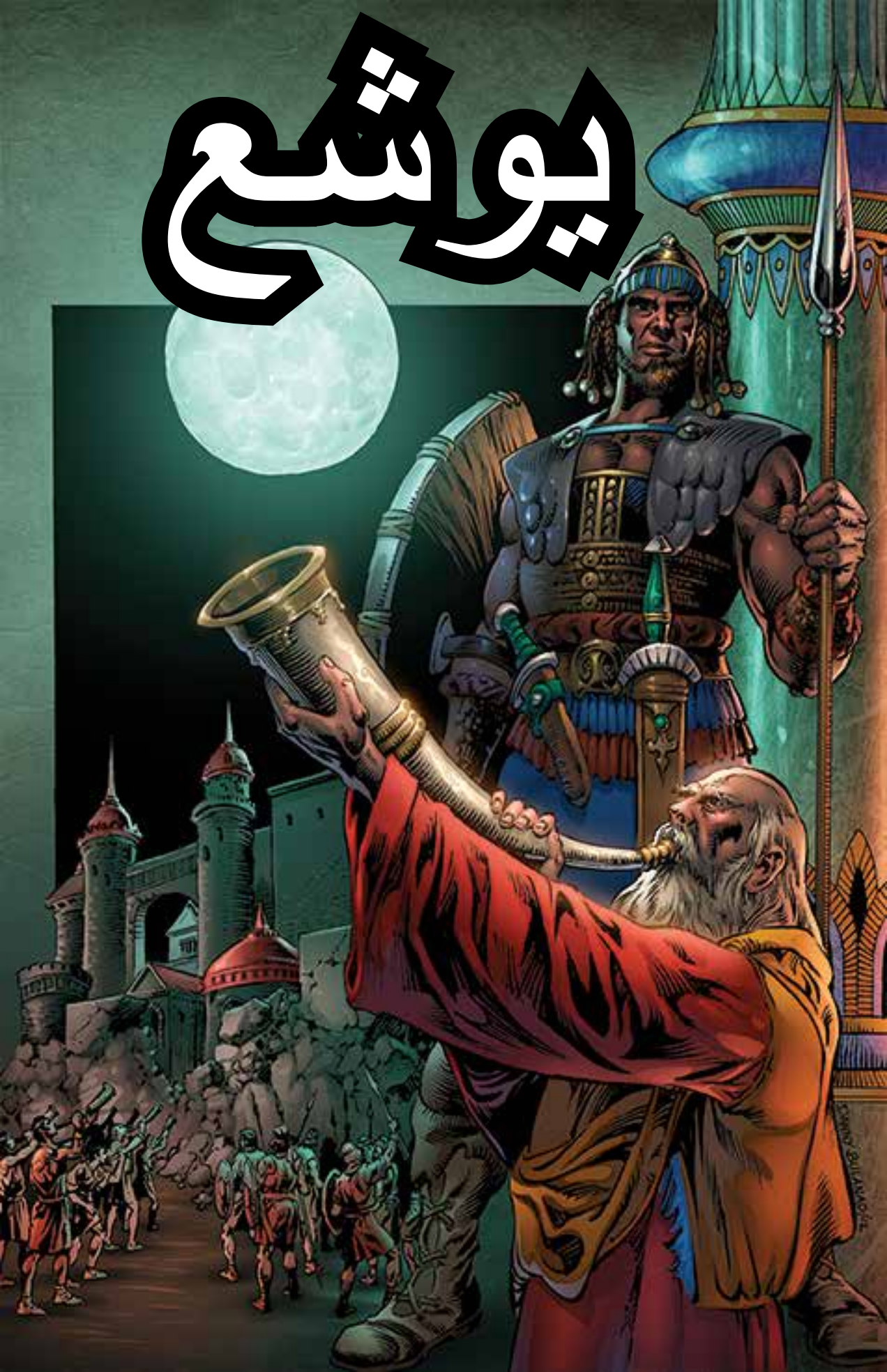


یوشی



در طول تاریخ قوم اسرائیل هیچ نبی دیگه‌ری چون
موسی در اسرائیل نبوده است.
خداوند با او رو برو صحبت می‌کرد...



اما خدایک رهبر دیگه آماده کرد تا قوم
را به سرزمین موعود رهبری کند.

او شخصی پر از حکمت بود به نام یوشع.



سپح خدا این دستور العمل
را به یوشع داد...

خادم من، موسی
مرده است.

تو و تمامی قوم آماده شوید تا از رود اردن عبور
کنید و به طرف سرزمین موعود که من می‌خواهم
به شما بدهم حرکت کنید.

همانطور که به موسی وعده دادم، هر جای که کف پایتان
را آتجا بگذارید، آن زمین را به شما خواهم داد.

هیچ کس نمی‌تواند در برابر شما
مقاومت کند.

همانطور که با موسی بودم،
با تو نیز خواهم بود.

دلیر و شجاع باش. تمام فرمان‌هایی را که خادم
من یعنی موسی به تو داد اطاعت کن.

در اینصورت موفق و
کامیاب خواهی شد.

با دستور یوشع رهبران قومی شروع به آماده کردن قومی برای حرکت نمودند - خدا آنها را آماده می‌کرد تا از رود اردن عبور کنند و به سرزمین موعود وارد شوند.

دو طایفه و نیم تصمیم گرفتند که سهمی سرزمین خود را در طرف شرق رود اردن ببلیند.



یوشع فرامین خدا را به آنها یادآوری کرد.



به برادران خود کمک کنید تا آنها نیز در سرزمین‌های خود ساکن شوند.

هر فرمانی که تو بدهی، انجام خواهیم داد و به هر یایی که ما را بفرستی خواهیم رفت.

همانطور که از موسی اطاعت کردیم، از تو نیز اطاعت خواهیم نمود.



دعا می‌کنیم همانطور که خدا با موسی بود با تو نیز باشد.



اما خلیج دیر شده بود...

به فانه‌ی راهاب، آن
زن پرکاره بروید. به گوشم رسیده
که اسرائیلیان برای یاسوسی
در شهر ما هستند.

اول میبورش
می‌کنیم تا اعتراف بکنن،
بعدش اونا رو می‌کشیم.

تقی تقی
تقی تقی



اون
مردایی که
امروز عصر به
فانه‌ی تو اومدن،
کیا هستن؟

آره.
اومدن اینها ولی
من نمی‌دونستم از کیا
اومدن.
موقعی که دروازه‌های
شهر بسته می‌شد، اونا
هم رفتن - سریع
برین دنبالشون.



ما شنیدیم که
قطوری فردا دریای سرخ را برای
شما فشک کرد - و شما اموریان را
شکست دادید.

ما همه به خاطر شما
دل و جرات خود را از دست داده‌ایم.
فردای شما فردای آسمان و زمین است.



جاسوسان یک گزارش کامل به فرماندهی خود دادند.



فرعون مطمئن تمام این سرزمین را به ما داده است: تمام مردم آنها از ترس ما به وحشت افتاده‌اند.

فردای آن روز صبح خیلی زود یوشع و قوج اسرائیل از شطیم خارج شدند و نزدیک رود اردان توقف کردند.



وقتی دیدید که کاهنان صندوق پیمان را عمل می‌کنند شما هم دنبال آنها بروید. سپس شما فوهایر فویمیر که از کدام راه بروید، چون قبلاً هرگز در آنها نبوده‌اید.

افا تقریباً ۹۰۰ متر بین شما و صندوق پیمان فاصله باشد. به صندوق پیمان نزدیک نشوید.





به سفتان
خداوند خدا را بشناس
کوش دهید.

به این وسیله خواهید دانست که
خدا با شماست و او حقیقتاً تمام کنعانیان
را از پیش روی شما بیرون خواهد کرد.



فوب نگاه کنید!
مسدوق عور خداوند تمام
روی زمین پیش روی شما
به اردن می رود.



پس حالا ۲۱ مرد
انتخاب کنید، از هر طایفه یک نفر.
به مقصد این که پاهای کاهنانی که مسدوق
عور را حمل می کردند به رود اردن رسید.
رود از جریان خواهد ایستاد.



بنابر این مردم اسرائیل به طرف
سرزمینی که خدا به جد ایشان
ابراهیم وعده داده بود راه افتادند.



به محض اینکه قوم اسرائیل وارد
رود شدند، رود از جریان باز ایستاد و
به هم ثابت شد که کلام خدا که به
یوشع گفته بود حقیقت دارد.



مادام که کهانان در بستر رود ایستاده بودند، تمام قوم اسرائیل از رودی که خشک شده بود عبور کردند.



سپس خداوند به یوشع دستور داد که به آن دوازده مرد بگوید هر نفر سنگی از وسط رود اردن بردارند تا با آن علامتی درست کنند.



در آینده، وقتی فرزندان شما پرسند، معنی این سنگ‌ها چیست؟ به آنها بگویید وقتی مستغرق پیمان خداوند از رود اردن عبور می‌کرد، پیرایان آب قطع شد.



این سنگها برای بنی اسرائیل خاطره‌ای جاودانه می‌باشند.

در آن روز خداوند یوشع را در نظر قوم اسرائیل سرازیر نمود و آنها همانطور که به موسی احترام می‌نهادند به او نیز احترام می‌نهادند.

و قتی آخرین نفر از رود عبور کرد که همان
صندوق عهد را حمل می کردند نیز بیرون رفتند.

و بلافاصله آب رود اردن به حالت قبلی خود بازگشت.

و یوشع به تمام قوم اسرائیل همان سفتانی را گفت
که به رهبران گفته بود.

وقتی فرزندان شما
پرسند معنی این سنگ‌ها چیست؟
به آنها بگویید: «قوم اسرائیل از روی زمین
شک رود اردن عبور کردند.»

یهوه ما را
رهایی داد!

خبر این معجزه به گوش پادشاهان آن ناحیه رسید.

پاسوسان من با
پشیمان خودشان دیده اند - به همین این که آنان از
آب بیرون آمدند. آب رود به حالت اولش برگشت.

خدای عبرانیان
قدرت جادویی دارد - ما هرگز چنین
چیزی نه دیده و نه شنیده بودیم.

هنوز یک کار دیگر مانده بود که خدا باید انجام می‌داد.
او باید قوم اسرائیل را آماده‌ی تسخیر سرزمین موعود می‌کرد...

از سنگ پشماق پاچا
بسازید - این مردانی که در بیابان
بدنیا آمده‌اند فتنه نشه‌اند ما باید
عهد فرعون را کله داریم.



پس قوم اسرائیل اولین عید فصح را
در سرزمین جدید جشن گرفتند...



... و ما دیگر از آسمان نبارید زیرا اکنون مردم می‌توانند
از محصول زمین خوراک بخورند.

در حالی که یوشع و ارتش به طرف اریح حرکت کردند
خدا پیام تازه‌ای به ایشان داد...



آیا تو با ما هستی
یا با دشمنان ما؟

کفشایت را بیرون بیاور،
زیرا جایی که ایستاده‌ای
مقدس است.

فرعون برای
خادم خود چه پیامی دارد؟



از ترس قوه اسرائیل دروازه‌های شهر اریحا بسته شده بود

شهر به نظر غیر قابل رسوخ بود - دو دیوار داشت.
پهنای دیوار بیرونی تقریباً دو متر بود و پهنای دیوار درونی تقریباً چهار متر بود.

بعلاوه، خود شهر هم در بالای تپه‌ای بود.
بنابراین مهاجمان می‌توانستند به راحتی مورد حمله قرار بگیرند.

اما خدا به فرماندهان خود نقشه و طرح حمله را داد

پیشینه من اریحا را به دست شما داده‌ام.

دور شهر را با تمام سپاهیان یک دور بزنید.





این کار را برای
شش روز انجام دهید.



فدا طرهی بسیار روشن به ایشان داد...

یک هفت کعبه شمع در آنجا
شاخ قوچ ساخته شده بردارند.
و جلوی صندوق عهد آن را به
صدا در بیاورند.

یوشع به آنان دستور دیگری نیز داد.

فریار
جنگ نزنید...

-- صدای خود را
بلند نکنید

-- کلمه‌ای حرف نزنید تا
روزی که به شما بگویم
فریار بکشید.



پس در روز هفتم قومه اسرائیل برخاستند و هفت دور شهر زدند.
در دور هفتم یوشع دستور داد...

فریاد بزنید!

زیرا خدا این شهر را به شما داده است!





شهر و

هر چه که
در آنست
باید به
خداوند تقدیم
شود.

* یادداشت آثار باستانی

وقتی شیر اریحا توسط گاوهای خنثی شده آنها متوجه شدند که دیوار شیر به طرف
بیرون ریخته شده است نه به طرف داخل که گویی مردم از بیرون به آن حمله کرده‌اند
در حقیقت - خدا دیوارها را فرو ریخت.

خدا خوش دیوارها را فرو ریخت
و سپاه اسرائیل وارد شهر شد.



همانطور که خدا دستور داده بود
- یوشع تمام شهر را با شمشیر از بین برد.



و یوشع برای وفای عهد خود
فرمان داد راجاب و خانواده اش
سلام بمانند زیرا راجاب خدا ترس
بود و به جاسوسان گفت کرده بود.



** پادشاهت - راجاب با یک مرد یهودی به نام سلمون
ازواج کرد و جد بزرگ داوود پادشاه شد. نام وی همچنین در
نسب نام کی عیسی مسیح آمده است.

شهر کوچکی در نزدیکی آنجا بود به نام عی.

یوشع تقریباً ۳۰۰۰ نفر برای تسخیر آن فرستاد... اما نتیجه‌ی آن با آنچه انتظار می‌رفت خیلی فرق داشت.

مردان عی بیرون آمدن و سپاه اسرائیل را عقب راندند و همچنین سی و شش نفر از آنان را نیز کشتند.

دل مردم لرزید و یوشع در جلوی صندوق پیمان سجده کرد.

رهبران هم ماتم گرفتند.

پاپست! چرا روی خاک افتاده‌ای؟

اسرائیل گناه کرده است؛ آنجا عهدی را که فرمان من بوده نگاه نداشته.

آنجا از بعضی از چیزهایی که می‌پاپست به من تقدیم می‌شد را برداشته‌اند... بیشتر از این با شما نخواهم بود مگر این که آنچه را برداشته‌اید از بین ببرید.

تا زمانی که گناه را از خود دور نکنید نمی‌توانید در برابر دشمنان تان پاپستید.

فردای آن روز، صبح زود یوشع طبع دستور خدا
 قوم اسرائیل را طایفه به طایفه فرا خواند.



سپح خاندان به خاندان ... و بعد فامیل به فامیل ...
 بعد تک تک مردان ... تا آنکه مردی به نام عخان انتخاب شد.



پسر من فرا را چلال بده، فردای
 اسرائیل را، و او را سپاس بفرمای.
 به من بگو چه کرده‌ای.

هیچ چیز را از من
 پنهان نکن.

درست است!
 من علیه فراوند گناه کرده‌ام...

طمع کردم و از بین غنایم،
 یک ردای زیبای بابلی، صد سکه‌ی نقره
 و یک شمش طلا دزدیدم.



چند نفر رفتند و آنچه را که عخان پنهان کرده بود آوردند و
 جلوی پایهای یوشع گذاشتند.



یوشع به همراه قوم اسرائیل، عخان و خانواده‌ی او،
 و تمام دارایی اش و آن چیزهایی را که دزدیده بود را
 به رشت عصور یعنی «رشت مشکل» بردند.

آنها او و خانواده اش را سنگ کردند و تمام دارایی اش را سوزاندند.

مردم روی آنها را با سنگ پوشاندند و آنچه را رشت مشکل نامیدند.
 و به این شکل با نگاه نااطاعتی از خداوند برخوردار گردیدند.



این بار خدا نقشه‌ی دیگری برای نبرد به یوشع داد.



بعضی از مردان برای شیخون زراد در یک طرف شهر پنهان شدند - در حالی که بقیه در دشتی در جلوی شهر اردو زدند.

یوشع ۳۰۰۰۰ نفر از بهترین جنگجویانش را در آن شب برای جنگ بیرون برد.



فراری آن روز صبح پادشاه عاک تمام مردان جنگی‌اش را بیرون فرستاد و هیچ‌کدام را در شهر نگه نداشت.



به آنها حمله کنید - درست مانند قبل به این عبرانیان برده‌ی نابکار درسی بدهید که به مسیر فرار کنند و هرگز برگردند!

سپاه اسرائیل شروع به عقب‌نشینی کردند درست مانند حمله‌ی قبلی‌شان به شهر عاک.



نگاه کنید - آنها فرار می‌کنند - درست مثل دفعه‌ی پیش.

سریع - تعقیبشان کنید - همه‌شون رو با شمشیر بکشید!

اما بعد از اینج که سپاه عاک شهر را برای تعقیب اسرائیلی‌ها ترک کردند - سربازهایی که در میان بوته‌ها پنهان شده بودند به شهر یورش بردند.



سپاه اسرائیل به پیش رفت و ارتش
عائک در آن روز کاملاً شکست خورد

ما کبیر افتادیم...

برگردید
- عمه کنیز!

اسرائیلی ها بقیه ک شهر را با شمشیر از بین بردند -
ولع حیوانات و غنیم را به دستور خدا ناله داشتند.

شهر عائک کاملاً در آتش سوخت، پادشاه آن اعدام شد و
جسد او در جلو شهر زیر خوارها سنگ دفن شد.

بعد یوشع قوم را خواند تا از جنگ دست بکشند و خدا را پرستش کنند.

در بالای کوه عیال قبربانگ های از سنگ های نقراشیده
درست کرد - درست همانطور که در تورات نوشته شده بود.

این یک یادآوری بود از این که پرستش باید ساده باشد - بدون تأکید بر کار بشر.

در آنجا یوشع تمام شریعت را برای آنان خواند -
هم برکت و هم لعنت ها را... درست همانطور که
که در کتاب تورات نوشته شده بود.

و حق خبر پیروزی اسرائیلیان در آنجا پخش شد.
پادشاهان آن منطقه تصمیم گرفتند با هم متحد شوند.



یک گروه و
نقشه‌ای دیکری ...



شما که هستید
و از کجا می‌آیید؟

ما از یک سرزمین
دور دست آمده‌ایم زیرا ما
در باره‌ی فراوند شما شنیده‌ایم.



بار و سبدهای
آنها را بازرسی کنید.

احتمالاً شما در نزدیکی
ما زندگی می‌کنید - چگونه می‌توانیم با شما
پیمان ببندیم؟

اسرائیلی‌ها بارهای آنها را بازرسی کردند و با آنها پیمان بستند
ولی اشتباه بزرگی کردند - آنها با خدا مشورت نکردند.



سه روز بعد که آنها آماده می‌شدند تا به جنگ شهرهای اطراف بروند -
متوجه شدند که آنها همان مردمی هستند که با آنها پیمان بسته‌اند.



یوشع می‌دانست که آنها نمی‌توانند پیمان خود را بشکنند
چون خدا پیمان شکنی را دوست ندارد...



... پس اسرائیلی‌ها، آن جیغونیان را به بیابان گرفتند
تا برای آنها چوب ببرند و آب بیاورند.

اما خبر پیمان بستن جبعون با اسرائیل به نظر پادشاهان دلیله خوشایند نیامد.



بیا باید با هم متفر شویم و به جبعون حمله کنیم، زیرا آنان با یوشع و اسرائیلی‌ها پیمان بسته‌اند.

به این ترتیب، پنج پادشاه اموری با هم متحد شدند تا به شهر جبعون حمله کنند و آن را از بین ببرند.



به یوشع خبر دهید - باید خیلی سریع حرکت کند و به یاری ما بشتابد.

تمام پادشاهان اموریان با هم عیله ما متفر شده‌اند.



سریع، بهترین مردان جنگی را به همراه سپاه آماده کنید - به جبعون می‌رویم - همین حالا.



از آنها تفرسید.

آنها را به دست شما تسلیم کرده‌ام.



آنها نمی‌توانند در برابر شما بایستند.

ارتش اسرائیل تمام شب را جتلیدند.



ارتش اموریان گلیج و مضطرب شده بودند.



آنها
می بایست تمام شب
را می جنگیدند!
سریع - فقط حمله
را آرایش جدید برهید.

اما خدا پنج پادشاه اموریان را چنان گلیج کرده بود که آنها شروع کردند
به ضراب کردن به شهرهای نزدیک تا اینکه ...



والله ای!
تلگرک!

فقط فدای عبرانیان
می تواند چنین کاری بکند.

تلگرک ها به اندازه یک محموله نبودند بلکه خیلی درشت بودند.



بازش تلگرک آنچنان بد بود که تعداد افرادی که از تلگرک مردند
بیشتر از افرادی بود که با شمشیر کشته شدند.

همانطور که جنگ ادامه داشت و آنها اموریان را تعقیب می‌کردند،
یوشع در حضور تمام ارتش ایستاد و دعا و خیل عجیبی در حضور خدا کرد.





ای آفتاب در
بالای چیمون بایست.

و ای مهتاب،
بر دشت ایلون توقف کن.

خدا به دعاى او جواب داد و خورشید در وسط روز از حرکت باز ایستاد
و به مدت یک روز تمام ظهر بود

نه قبلاً چنین چیزی اصلاً اتفاق افتاده بود و نه بعد از آن،
روزی که خدا دعاى انسان را شنید.

بعد از پیروزی کامل، یوشع و تمام سربازها به اردوگاه جلیل برگشتند.

پنج پادشاه اموریان خود را در غاری در مقبره پنهان کردند.

سنگ‌های بزرگی بر دهانه‌ی غار بخلط‌نید و گله‌بانی بکمارید تا از آن محافظت کنند.

... اجازه ندهید که سربازان دشمن به شهرهای همسایه خود برسند.



پادشاهان را نزد من بیرون بیاورید.



نترسید و دل‌سرد نشوید. قوی و شجاع باشید. این کاری است که فرعون با تمام دشمنان شما که با آنها فواید جنگ به عمل فواید آورد.

و کلام خدا که توسط یوشع بیان کرده بود ثابت شد که حقیقت دارد.



در مدت چند سال بعد یوشع و ارتش عبرانیان شهرهای جنوبی کنعان را نیز تسخیر کردند.

آن‌ها همچنین پادشاه‌های شمالی و شهرهای آکان را نیز تسخیر نمودند.

تو پیر شده‌ای و هنوز سرزمین‌های وسیعی هست
که باید ببریم و آنها را بگیریم.

و خدا به یوشع گفته که شهرهایی که در اطراف ما هستند
و هنوز آنها را نگرفته‌ایم را نیز بگیر.

یوشع و سران طایفه‌ها شروع کردند به تقسیم سرزمین‌ها
تصرف شده بین ۹ طایفه و نیم که در غرب رود اردن بودند.

همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود، قوم شهرهای را به عنوان شهرهای پناهگاه تعیین کردند، تا افراد در صورت قتل‌های غیر عمدی بتوانند به آن شهرها پناه ببرند.

لاویان - لایفه‌های کوهان - به آن‌ها نیز شهرها و چراگاه‌های داده شد.



اسرائیلیان همچنین جد یوسف را همانطور که او خواسته بود، با خود آورده بودند و در سرزمین موعود دفن کردند.



هیچ یک از وعده‌های خدا به قوم اسرائیل به زمین نیافتاد بلکه تمام آن‌ها انتقام شد.

دو طایفه و نیمه که در شرق رود اردل زندگی می‌کردند به پیمان خود با برادرانشان وفا کردند و به خانه‌هایشان بازگشتند.



اما در کنار رود اردل قربانگاه بزرگی ساختند.



ارتش را هافتر کنید - این بار ما علیه برادران خود خواهیم جنگید.

پرا؟

اونا قربانگاه خودشون رو ساختن و با این کارشون از فرمان یهوه سرپیچی کردن و میشوان بت پرستی کنن.

اونا لعنت خدا را بر قوم ما میارن.

فیناس کاهن تقریباً اونپاست تا با اونا صحبت کنه.



شما چکار کرده‌اید؟
مظهور به این زودی از خداوند خدا روی برگردانید؟

هاشا از ما که از خداوند روی برگردانیم!
ما این را به فاطر یادآوری و نشانه‌ای سافیتیم مباردا روزی فرزندان شما به فرزندان ما بگویند که شما در خدای اسرائیل چه سهمی دارید؟

امروز ما می‌دانیم که خداوند با ماست - و شما از او تا فرماتی نگردیده‌اید.



و به این ترتیب دو طایفه و نیمه شرقی از رود اردل به سلامت گذشتند و به سهم خود از سرزمین موعود رسیدند.

یوشع بقیه‌ی طایفه‌ها را برای
آخرین نبرد آماده کرد.

او تمام کاهانان را که خدا برای آن‌ها از دست مصریان به
آوردنشان به سرزمین موعود انعام داده بود برای آنان بازگو کرد.

هالا از
فراوند بترسید و او را
و غدارانه فرمت کنید.

اگر نمی‌فواهید فراوند را
فرمت کنید، الآن بگویند چه کسی را
فرمت فواهید کرد...

اقا من و
خانواده‌ام فراوند را
فرمت فواهیم نمود.

هاشا از ما
که فراوند را ترک کنیم و
بیت‌ها را فرمت کنیم!

ما هم فراوند
را فرمت فواهیم کرد زیرا
او فرای ماست.

یوشع این پیمان را در کتاب شریعت خدا ثبت کرد.

این سنگ
شاهدی بر عهد ماست
و تمام سفتانی را که فراوند
به ما گفت شنید.
و اگر شما از فرا
سرپیچی کنید،
او بر مندر شما شهادت
فواهر دار.

یوشع در ۱۱۰ سالگی مرد - اسرائیلیان او را در زمین خودش دفن کردند.



جلد بعدی کتاب مقدس کینگستون
کتاب داوران است.